

(برسم از اطار واقف)

بر غمزه جسم دلخوست	صد دل خسته گشته گرفتار
دآن جسم خارا آستانه	بهار نب جو عانی زار
دلخان سیاه نمین بو	گشته مرفه تو سیه امکن
مانده دود گشته منفه	گدشته گند مایع دهن
از زلف تو گدشته گل بر آید	هر روز درون تو دمانه
تغیول رف تو خود دلمان	گشته تو ز شفا مانده
قرمان لب تو ماد واقف	از حال بیستم تو در مال
تو پای دشمنی من گدشته	از جان ددم بر انومان

سازگار
۱۹۴۷
زار